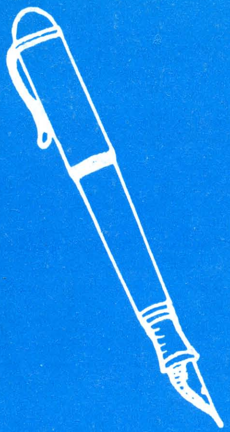
AFGHANISTAN EDUCATION COMMITTEE



اِقرأ ...

قرائت دری

برای صنف ششم

سال - ۱۳۶۶ هـ ش

قرائت

دری

برای صنف ششم

(سال ۱۳۶۶ - هـ، ش)

مؤلفین :

دکتور محمد ظاهر «صدیق» و عبدالسبحان «سبحاني»

اعضاء مشورتي :

باطن شاه «صافی» و روژه گل «وحدتي»

فهرست موضوعات

فهرست موضوعات

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

زبان وسیلهٔ افهام و تفهیم است آنگاه که زندگی نقش عادی دارد، زبان برای پی بردن به همه زوایای دانش بکار رود که زندگی انسانرا رنگین و بارونق میسازد، اما آنگاه که ملتی را مصیبتی درهم پیچد، لسان برای رسیدن به هدف خاصی بخدمت گرفته شود. ما در شرایط موجود با سوال و سرنوشت مبهم روبرو هستیم، دشمن سفاک اندر کار نابودی ماست و ما راست که بآن مجال ندهیم نابود مان کند. ما در شرایط جهاد قرار داریم و در مدرسه جهاد فقط درس ایمان، از خود گذری واستقامت فرا گرفته میشود. این کتاب درسی با همین دید تدوین شده است. زبان باید مردم را برانگیزد، کودکان را به حقیقت جهاد آشنا گرداند و در نهایت آنها را راهی سنگر سازد. آنگاه که بر دشمن پیروز شدیم و شاهد آزادای به استقبال مان آمد، برای زندگی در حال صلح متن تازهٔ باید ترتیب و تقدیم کرد.

تمنای ما از بارگاه الهی این است که این روز را زود رساند، امین.

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد

بنام خداوند جان آفرین[1]   حکیم سخن برزبان آفرین

خداوند بخشنده و دستگیر[2]   کریمی خطابخش[3] و پوزش[4] پذیر

عزیزیکه هرکز درش سر بتافت   بهر در که شد هیچ عزت نیافت

سر پادشاهان گردن فراز   بدرگاه او بر زمین نیاز

نه گردن کشان را بگیرد بفور   نه عذر آوران را براند به جور

وگر خشم گیرد به کردار زشت   چو باز آمدی ماجرا درنوشت

اگر با پدر جنگ جوید کسی   پدر بیگمان خشم گیرد بسی

وگر خویش راضی نباشد زخویش   چو بیگانگانش براند زپیش

وگر بنده چابک نباشد بکار   عزیزش ندارد خداوندگار

وگر بر رفیقان نباشد شفیق   بفرسنگ بگریزد از وی رفیق

ولیکن خداوند بالا و پست
در رزق بر کس بعصیان نبست

۱- پیدا کنندهٔ جان ۲- دستگیرنده، مددگار ۳- خطابخشاینده ۴- عذرقبول کننده

نعت

ای ظهور[1] تو شباب زندگی
جلوه‌ات[2] تعبیر خواب زندگی

ای زمین از بارگاهت ارجمند
آسمان از بوسهٔ پایت بلند

شش جهت روشن ز تاب روی تو
ترک و تاجک و عرب هندوی تو

از تو بالا پایهٔ این کائنات
فقر تو سرمایهٔ این کائنات

در جهان شمع حیات افروختی
بندگان را خواجگی آموختی

۱- آشکار شدن ، نمایان شدن ۲- نمود کردن - خود را نشان دادن .

نیایش[1]

در غزوهٔ بدر[2] که شمار و ساز و برگ مسلمانان بسی کمتر از مشرکان[3] بود، پیامبر نگاهی به مجاهدین افگنده رو به آسمان کرد:

«خدایا! ایشان ناتوانند، پس نیرومندشان گردان.

خدایا! ایشان کم اند، بسیارشان گردان.

خدایا! ایشان نیازمند و بی چیز اند، پس تو نیازشان برآر.

خدایا! ایشان چنانند که می بینی، پس یاریشان کن.»

آرزوی ما از بارگاه ایزد متعال اینست که این دعای حضرت حبیب خویش را در حق مجاهدان افغان نیز قبول فرماید. زیرا ما هم کم سیم و بی توشه، لشکر اندک، در برابر نیروی عظیم وحشی.

۱- دعا ۲- جائی است میان مکه و مدینه و (۲۸) فرسنگ از مدینه فاصله دارد. نخستین غزوهٔ مسلمانان با مشرکان در ماه رمضان سال دوم هجرت درهمین جا واقع شد و مسلمانان فیروز شدند.
۳- آنانکه بخداوند شرک و شریک آورند.

اخلاق و روش پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وسلم)

پیغمبر اسلام حضرت محمد (ص) در اخلاق نیکو نظیری[1] نداشت و تمام صفات خوب در او جمع بود - برای رهنمائی مردم هرگونه رنج و زحمت را تحمل میکرد.

با خورد و بزرگ مهربان و خوشخوی بود.

با فقیران نشست و برخاست میکرد و با آنها یکجا غذا میخورد، یتیمان را نوازش و بیماران را عیادت مینمود.

با دشمنان در دل کینه نمیگرفت بلکه به نیکی و احسان دشمنان را دوست و سرکشان را رام[2] خود میساخت.

لباس قیمتدار نمی پوشید.

با وجود مقام بلندیکه داشت بسیار با حیا و فروتن بود.

در سلام دادن به خورد و بزرگ پیشدستی میکرد.

۱- مثل ۲- تابع و مطیع

پیران و دانشمندان را بسیار عزت میکرد.
خشم خود را فرو میخورد.
از غیبت، دروغگوئی، سخن چینی، فریب، ترشروئی، تکبر و زشت گوئی
خوددار و بیزار بود.
همیشه از خداوند میخواست که او را در کار خیر و نیکی کمک کند.
مردم را به برادری، برابری و عدل فرا میخواند.
اخلاق پسندیدهٔ آن حضرت بود که مردم را شیفتهٔ[1] او ساخت و
به دین اسلام گرویدند.
اخلاق، کردار و گفتارش طبق تعلیمات قرآن بود.
هر عملی که قرآن مجید ستوده است آنرا عملی میکرد.
و هر عمل که در قرآنکریم نکوهش[2] شده از آن اجتناب می نمود.
از اینجاست که گفته اند کردار و گفتار پیغمبر صلی الله علیه وسلم تفسیر عملی قرآن است.

۱- عاشق ۲- بدگفتن

احترام معلم

هارون الرشید خلیفهٔ بزرگ عباسی دو پسر داشت که نام یکی امین و نام دیگری مأمون بود این دو شهزاده نزد معلمی که بنام کسائی مشهور بود درس میخواندند روزها که معلم از اتاق درس برمی خاست امین و مأمون هردو برای احترام وی بطرف در میدویدند و هریک از آن دو میخواست در گذاشتن کفش معلم بر دیگری پیشی گیرد. عاقبت میان خود چنین فیصله کردند که یک لنگ کفش را امین و لنگ دیگری را مأمون پیش پای استاد بگذارد.

گویند روزی هارون از وزرا و بزرگان دولت خود پرسید:

امروز محترمترین و بزرگترین اشخاص در نظر شما کیست؟

تمام شان نام خلیفه را گرفتند.

اما خود خلیفه گفت محترمترین اشخاص کسی است که دو شاهزاده پیش پای او کفش میگذارند. "مقصودش کسائی بود".

در فضیلت ائمه مجتهدین

آن امامانی که کردند اجتهاد — رحمت حق بر روان جمله باد
بوحنیفه بود امام با صفا — آن سراج امتان مصطفی
باد فضل حق قرین جان او — شاد باد ارواح شاگردان او
"شافعی ادریس" "مالک بازفر" — یافت زیشان دین احمد زیب و فر
احمد حنبل که بود او مرد حق — در همه چیز از همه برده سبق

روح شان در صدر جنت باد شاد
قصر دین از علم شان آباد باد

"پندنامهٔ عطار"

افغانستان

کشور عزیز ما افغانستان تاریخ کهن داشته و در آغاز به آن آریانا، یا آریانا ویجه نام میدادند. بار اول در دامنه های سلسلهٔ جبال هندوکش[1] از میان وادیهای شاداب و از کنار آبهای پاک و خروشان آن احفاد[2] پدران آریائی ما به مهاجرت و کوچیدن آغاز کردند و به دشت ها و همواریهای اطراف پراگنده شدند.

آریائی ها مردمان نجیب و مالدار بودند، با مهاجرت خود کلماتی[3] در سرزمین نو مقیم شده شیوهٔ کشت و مالداری را رواج دادند و همزمان با آن سخن معروف «کردار نیک، پندار نیک و گفتار نیک» را بحیث معیار عالی اخلاقی با خود به ارمغان[4] بردند.

در سده[5] های پیش از اسلام، کشور عزیز ما به باختر[6] شهرت داشت. در دوران پرنور اسلام قلمرو محبوب مان خراسان[7] نامیده میشد و اینک

۱- سلسله کوه داخل افغانستان و آنرا (هندو) به معنی آب و (کش) جای برآمدن ترجمه کرده اند
۲- جمع حافد و حفد - نبیره، اولاده، نوادگان ۳- سوغات ۴- قرن - ۵- در سابق مغرب و اما اکنون مشرق معنی میدهد ۶- از دو کلمه خور یعنی خورشید و آسان برآمدن - جای آفتاب برآمد.

قریب سه قرن است که وطن ما به افغانستان[1] شهرت دارد. از افغانستان راه مشهور ابریشم میگذشت که راه تجارتی شرق با غرب بود. افغانستان محل تلاقی[2] تمدن ها و چارراه آسیا است. خطهٔ رام ساختن جهانگشایان سرکش و کانون پرورش و آمیزش تمدنهای روز است. بقول علامه اقبال (رح)

آسیا یک پیکر آب و گل است ملت افغان در آن پیکر دل است

بعد از آنکه این خطهٔ باستانی به آئین[3] اسلام گروید، مردم آن به انتشار دین مبین اسلام از قلب آسیا تا دوردست ها پرداختند. در دامان دیار کهن ما عارفان معروف، چهره های دانشمند و فاتحان بزرگ زاده و پرورده شده اند و در همه رویداد های بزرگ این قاره، آریانای دیروز و افغانستان دخیل بوده و یا دخیل ساخته شده است. اینک باز افغانستان مورد تهاجم روس ملحد قرار گرفته و مورد نظر خاص جهانیان گشته است. آن هم بدین جهت که بشریت انتظار دارد جبهه[4] های کمونیزم از همین جا عقب زده شده و زوال الحاد برای انسانیت نوید[5] داده میشود.

۱- یعنی سرزمین و وطن افغانها ۲- روبرو شدن، بهم رسیدن، همدیگر را دیدن ۳- رسم و رواج ادب و همچنان دین ۴- خیز آب ۵- خوشخبری، مژده.

جهاد[1]

وجنگ (جهاد) کنید در راه خدا(ج)، باکسانیکه جنگ میکنند باشما وازحد مگذرید هرآئینه خدا(ج)، دوست ندارد از حدگذرندگان را وبکشید ایشانرا هرجا که بیابید ایشانرا وبرآرید ایشانرا ازآنجا که برآوردند شمارا وازدین بازداشتن (شرک) سخت تراست از کشتن، وقتال مکنید باایشان درنزد مسجد حرام تاجنگ کنند باشما درآنجا پس اگرجنگ کنند باشما پس بکشید ایشان را اینچنین است سزای کافران. پس اگرباز آیند، پس هرآئینه خدا(ج)، آمرزندهٔ نهایت مهربان است.

البقره- آیه ها ۱۹۰-۱۹۲

سعی وکوشش برای توسعه وبلند نمودن دین خداوند(ج)، را جهاد میگویند. گسترش[2] عدل الهی، حفظ ناموس، شرف وآزادی انسان واین جز

۱- ازجهد گرفته شده، تلاش وکوشش، کارزارکردن، جنگ کردن وجنگیدن درراه حق- جنگ دینی غزوه مسلمانان باکافران

جهاد دوگونه است، جهاد اصغر: کارزارکوچک- جدال- جنگ باکافران. جهاد اکبر کارزار بزرگ بانفس. پیکار: جنگ وجدال امابشکل مثبت یعنی برای دفاع ازحق وموقف برحق. ۲- گستردن- پهن کردن.

به اعلای جان، اولاد و مال حاصل نیاید، زیرا هدف بزرگ جز با ایثار و قربانی بزرگ میسر نگردد. جهاد کار مومنان است زیرا انسان برای خدا و در راه خدا وارد میدان معرکه[1] می شود و جهاد را فقط مسلمانان در مقابل تهاجم و برای رها نمودن سرزمین مسلمانان و برای اعلای کلمة الله به پیش میبرند. اراده اینها بر هدف پاک و بزرگ تعلق میگیرد، زیرا خواهان تطبیق حکم الهی و برچیدن بساط خود خواهی، بد اندیشی و بد کرداری باشند. از همین جهت (جهاد) از جنگ فرق دارد. در جهاد هدف رسیدن به کمال است و در جنگ هدف رسیدن به خواسته ها و اغراض[2]. در (جهاد) مبارزه برای رسیدن به رضای خداوندی صورت گیرد و در جنگ، تلاش و خونریزی برای خواسته های شخصی و یا توسعه طلبی میباشد.

مردم مسلمان ما با پیروی از احکام الهی و سنت نبوی درست زمانی به جهاد آغاز کردند که دست تجاوزگران روس ملحد به خاک ما دراز شد. درین جهاد پیر و جوان، زن و مرد، خورد و کلان مردم مومن افغانستان سهم گرفتند. مقاومت شجاعانه مردم ما خشم وحشیانه روس را بیشتر برانگیخت، زیرا نزد آنها

۱- میدان جنگ - جای نبرد و زد و خورد ۲- جمع غرض - نیت بد - اندیشه های بد - دشمنی

این فکر غلط وجود داشت که بعد از هجوم روس افغانها مقاومت نخواهند کرد. تا حال در نتیجه جهاد مسلمانان افغانستان قریب یک ملیون ونیم شهید داده اند، شش ملیون نفر ما مهاجر گشته، چهار ملیون در مناطق سرحدی کشور اسلامی پاکستان وقریب دو ملیون دیگر در شمال ایران مهاجر شده اند مردم مسلمان ما اضافه از دوصد هزار نفر معیوب اند اکثریت از شهرها و قریب تمامی روستاها وقشلاقها بخاک یکسان شده اند. دشت ها و کشتزارها همه خالی است. اما با این همه شهادتها، آوارگی ها وویرانی ها باز هم روس وحشی از پا افتاده است. مردم مجاهد ما انشاالله به جهانیان خوشخبری میدهند که کمونیزم در حال زوال است افتخار به مجاهدان ودرود بر روان پاک شهدای ما که غرور وجریان خون شان آلودگی کمونیزم را از صفحهٔ گیتی بیشوید وبشریت را از چنگ طاغوت نجات خواهد داد.

آرزوی شهادت

«عمرو بن جموح» سخت لنگ و ناتوان بود. چون خواست همراه پیامبر(ص) به غزوهٔ «احد»[1] برود، فرزندانش جلوگیری کرده و گفتند: خدا به تو اجازه داده که به جهاد نروی. اگر بخانه بنشینی ما بجای تو جهاد میکنیم و خدا این وظیفه را از دوش تو فرو نهاده است. شکایت خود را به پیامبر(ص) برد که فرزندانم مرا نمی گذارند با تو همراه و همرزم[2] شوم و بخدا آرزومندم که به شهادت نایل آیم و با همین پاهای لنگم به بهشت قدم گذارم.

پیامبر(ص) به فرزندان او گفت: وظیفه ندارید مانع او شوید، شاید خدای مقتدر و گرامی نعمت شهادت را برای او ارزانی[3] دارد.

«عمرو» به نیروی مسلح مجاهدین پیوست و به درگاه خدا دعا کرد که «خدایا شهادت را نصیبم گردان و مگذار سرافکنده و ننگ آلود به خانه باز گردم» و خدا دعای او را اجابت[4] فرمود.

۱- کوهی است در حجاز که یکی از غزوات پیغمبر اسلام (ص)، در آنجا صورت گرفته است.

۲- یار و همصف جنگ ۳- اعطا کردن - بخشیدن، بذل کردن پیش کش کردن چیزی بدوستی

۴- قبول کردن - پذیرفتن

لطیفه

یک متعلم به پدر خود گفت :

پدرجان ! امروز به مکتب رفته نمیتوانم ، برایم رقعه رخصتی بنویسید .

پدر - چه شده که رفته نمی توانی ؟

پسر - امشب که باران باریده - تمام راه از گل و لای پر شده است

پدر - مگر رقعه را به مکتب کی میرساند .

پسر - خودم از راهیکه گل ندارد می روم و رقعه را به مکتب میرسانم .

عرفان

ادب پیرایه[۱] نادان و داناست — خوش آنکو[۲] از ادب خود را بیاراست
ندارم آن مسلمان زاده را دوست — که در دانش فزود و از ادب کاست

به پور[۳] خویش دین و دانش آموز — که تابد چون مه و انجم نگینش
بدست او اگر دادی هنر را — ید بیضا[۴] است اندر آستینش

خدایا وقت آن درویش خوش باد — که دلها از دمش چون غنچه بگشاد
به طفل مکتب ما این دعا گفت — پی نانی به بند کس نیفتاد

۱- پیراستن - آرایش - زیب دادن ۲- دو کلمه است (آن) و (که) ۳- فرزند - ولد
۴- دست سفید که از معجزات و برازندگی حضرت موسیٰ (ع) بود

ذکاوت امام شافعیؒ در خردسالی

مادر امام شافعی "رح" زن عابدہ و پرہیزگار بُود مردم مال‌های خود را نزد این زن نیک به امانت میگذاشتند۔ روزی دو شخص آمدند و جامه دانی را نزد او امانت گذاشته گفتند: تاکه هردوی ما حاضر نه شویم جامه دان را به کسی ندهی و رفتند، چندروز بعد یکی از این دو شخص آمد و جامه دانرا خواست، مادر امام شافعیؒ جامه دانرا آورد و به او داد.

مدتی بعد شخص دوم آمد و جامه دان طلب کرد، مادر شافعیؒ گفت که جامه دان را برفیق تو داده ام ۔ آن شخص گفت که: ما در آن وقت گفته بودیم تا هردوی ما حاضر نباشیم جامه دانرا به کسی ندهی، پس چرا به او داده‌ای؟ آن شخص رفت و به قاضی شکایت کرد۔ قاضی پیادهٔ خود را با وی فرستاد تا امانتش را به او تسلیم کند ۔ مادر شافعیؒ بسیار غمگین شد درین وقت شافعیؒ که هنوز طفل خورد سال بود بخانه آمد مادر خود را غمگین دید پرسید: مادر چرا غمگین استی؟ مادرش قصه را با و بیان کرد شافعی رح گفت:

قابل تشویش نیست ، مدعی کجا است که من قناعتش دهم
آن شخص پیش آمد و گفت مدعی منم .
شافعی رح گفت : برادر! جامه دان در خانه موجود است - ولی چون شما گفته بودید که تا هر دوی ما حاضر نباشیم به کسی ندهید بنا بر آن برو و رفیق دیگر خود را حاضر کن تا جامه دان تا نرا بدهیم .
مدعی و پیادهٔ قاضی از شنیدن این جواب حیران ماندند و برگشتند.

اقتباس از تذکرة الاولیاء
شیخ عطار

صفت علم

همره عقل و یار جان علم است　　　در دو گیتی[1] حصار جان علم است
میروی با دل تو همراه است　　　می نشینی ز جانت آگاه است
کس نهانش بخاک نتوان کرد　　　تند بادش هلاک نتوان کرد
راز چرخ برین بدان دوری　　　همه از علم یافت مشهوری
این همه کار حرفت و پیشه　　　نه همه از دانش است و اندیشه؟
علم کشتی کند بر آب روان　　　وانکه کشتی کند به علم توان
چون تو با علم آشنا گشتی　　　بگذری ز آب نیز بی کشتی
دل چو گردد به علم بیننده
راه جوید به آفریننده

جام جم اوحدی

۱- دو جهان یعنی دنیا و آخرت .

لطیفه

کسی بخانه خود تیلفون کرد - به شنیدن زنگ ، دخترک خوردش
گوشک را برداشت و آواز پدر خود راکه شنید دخترک گریه آغاز کرد
مادرش گفت چرا بچیم چه شده ؟
دختر به گریه گفت : مادر جان پدرم که در تیلفون درآمده ازین سوراخ خورد
چطور برآمده خواهد توانست .

آداب سخن گفتن

سخن وسیله ارتباط وآیینه دار شخصیت انسان است . مرتبه فهم و دانش انسان از روی سخن او معلوم میشود . سخن ادای[1] کلام وشیوهٔ[2] بیان است و نشان می دهد که سخن گوی چه ظرفیتی[3] دارد . لذا هرکه نیکو سخن میگوید بیشتر مورد احترام میگردد و صاحب عزت ومقام میشود .

انسان عاقل آهسته وسنجیده سخن گوید ، آنچنان که از شنیدن کلام او شنونده احساس نشاط وفرحت کند وسخن هم آنگاه نیکو وبجا آید که انسان پیش از لب کشودن بیندیشد[4] .

سخن را باید کوتاه گفت ، ساده ودلنشین ، نه آنکه از طول کلام خاطرها افسرده شود و دنبال نمودن آن برای شنونده بیمعنی وپیچیده بباشد .

رسم ادب آنست که خوردان در برابر بزرگان سخن نگویند ، مگر بقدر ضرورت واجازت . با همصنفان باید درچوکات نزاکت سخن گفت .

۱- بجا آوردن ، ناز وکرشمه ۲- طرز ، رقم ۳- گنجایش ، توانائی ۴- فکر کردن

به حرف مقابل باید گوش داد و کلامش را قطع نکرد.
صفت یک شاگرد نیکو و یک کودک خوب اینست که بیشتر می شنود و در وقت ضرورت حرف میزند، بحرف معلم خود گوش میدهد، سخن والدین را از دل و جان می شنود و کلام بزرگان را سرمایه زندگی خود میداند.

لطیفه

یک صاحب منصب به سبب ترفیعش عصریه را ترتیب داده و عسکر قشله را دعوت کرد.
بعد از انجام مراسم تبریکی، منصبدار مذکور به عسکرها قوماندهٔ خوردن عصریه داد و گفت:
حالا به طعام حمله کنید و چنان بزنید مثلیکه دشمن وطن را میزنید. عسکرها طعام را خوردند و سیر شدند. یک نفرشان که شکمش سیر شده بود کیک و کلچه را جمع کرد و به جیب می انداخت. منصبدار را این حرکت عسکر خوش نیامد و گفت این چه کار است که میکنی؟ عسکر گفت: صاحب! تا که می توانستم دشمن را کشتم، باقی مانده را گرفتار نموده بزندان میبرم.

عادت خرس

اکثر از ملت ها اقوام و قبایل در گذشت زمان ، پرندگان حیوانات و شاخه اشجار و نباتات را سمبول[1] و نشان برای خود قرار داده اند . این بیشتر از جهتی است که خواسته اند خصوصیات برازنده آنها را بحیث نمودی از شیوهٔ زندگی و برازندگی خود نشان دهند عقابان بلند پرواز هندوکش برای قرون متوالی[2] نشان مردم سرزمین کهن ما بوده است . سرعت بال ، بلند پروازی ، تیزبینی و تیزهوشی از خصوصیات این پرندهٔ بلند آوازه است . اما نشان و سمبول مردم روس خرس است ، حیوان جسیم و پشم آلود که در جنگلات زندگی میکند و تا اخیر عمر در میان کثافت و آلودگی می لولد . خرس یا این حیوان سمبول ملت روس عادت عجیبی دارد وقتی چشمان خرس را خون درندگی و ولع[3] گرسنگی فرامیگیرد ، حتی با چوچه هایش از در فریب پیش می آید ، برای کشتن آنها نزد خود بهانه می آورد ، باینصورت

۱- کلمه لاتینی است نشان ۲- از توالی ، پی در پی آمدن ۳- حرص - آز و بیش خواستن .

که ابتداء به بهانه بازی چوچه هایش را چنان درمیان گل و لای می لولاند که بکلی شناخته نشوند. آنگاه با این دید که این بچه ها از او نیست با پنجالهای بزرگش آنها را میدرد و میخورد.

روسها این عادت را از خرس[1] فراگرفته اند در تاریخ دیروز و امروز سرد مداران[2] روس با دنباله روان و دست پروردگان خود از همین روش کار گرفته اند. از کمونست های روس بار بار چنین پیشآمد وحشیانهٔ دیده شده.

این جلادان[3] ابتداء روش پلید[4] کمونیزم را توسط چهره های مزدور و اجیر[5] در قلمرو های دیگر تحمیل کرده اند، آنگاه که این چهره ها دیگر بدردشان نخورده و یا طرحهای[6] شوم شانرا تطبیق نتوانسته، بر آنها عیب گذاشته اند و عاقبت به پایهٔ دارشان برده اند.

۱- خرسهای قطب شمال تا (۹۰۰) کیلوگرام وزن دارند و رنگ شان سفید است

۲- سردستهٔ دزدان - آنکه در پیشاپیش داره دزدان میرود ۳- آنکه مامور کشتن و شکنجه است

۴- کثیف و بسیار آلود ۵- مزدور شدن بمزدوری گرفتن، تحمیل کردن ۶- پلان و نقشه -

عذاب بیگانه

به قعر[1] آتش سوزان دویدن
ته یک کالک[2] جور آرمیدن

به مار و مور به یک سوراخ بودن
جفای نیش عقرب[3] را کشیدن

به شانه بردن کوه گران را
ته هفتم زمین منزل گزیدن

به طوفان یم نایا[4] فتادن
به موجش هر طرف بیخود پریدن

به سینه مرمی بیداد[5] خوردن
بدیده خنجر اعداء خلیدن

به بمباران ظالم جان سپردن
بخود تاریخ خونین آفریدن

به گاز کیمیائی کور گشتن
بجان صد منت و غم را خریدن

ز ملک خویشتن آواره[6] بودن
چو ماهی دور از دریا رمیدن

ز جور ناکسان دیوسیرت
ز صد مقصد به یک هم نارسیدن

نباشد «مستمند»[7] آن قدر مشکل
که یک روسی به خاک خویش دیدن

۱- ته، زیر، بیخ ۲- گودال - سیل بر ۳- گژدم ۴- دریا - نایا - دریائیکه چقوری وکنارش معلوم نباشد
۵- ظلم ۶- سرگردان - دربدر - مسافر ۷- مسکین، فقیر - دراینجا تخلص شاعراست

مهاجرت

آنانیکه ایمان آورده اند و هجرت کردند و جهاد نمودند در راه خدا ج، به اموال خویش و نفسهای خویش، بزرگترند درمرتبه نزد خدا ج، و این جماعت ایشان کامیاب اند. مژده میدهد ایشانرا پروردگارشان به رحمت از نزد خود و به خوشنودی و به جنتهائیکه ایشان را در آنجا نعمت جاودانی بُود و همیشه در آنجا سکونت گیرند.

(التوبه - آیه های - ۲۰-۲۱)

مهاجرت دوری و جدائی اجباری از زادگاه و مامن است که در اثر ظلم و فشار ستمگران و خونخواران کفار و ملحدان صورت بگیرد. وقتیکه انسان نتواند در فضای مصئون و آرام اوامر الهی بجا آرد. و آزادی و عزتش محفوظ نمیباشد، آنگاه اسلام به او حکم مهاجرت داده است.

هجرت در واقع برای دوام جهاد است. تا در محیط مهاجرت مسلمانان

هجرة: از هجر بمعنی جدائی و در دین مقدس اسلام مجبور شدن مسلمانان توسط کفار که جای و مکان خود را ترک نمایند حضرت پیامبر از مکه به مدینه به امر حق که مبدا تاریخ اسلام شد و اکنون ۱۳۶۶-هـ، ش و ۱۴۰۷-هـ، ق است هجرت نمود.

بتوانند خود را آمادهٔ جهاد با ظالمان و ملحدان سازند.

بزرگترین مهاجرت در تاریخ بشریت در سال های اخیر از کشور اسلامی، افغانستان آغاز یافت و این مصادف است به سرازیر شدن لشکر روسیه کمونست به میهن ما. اکنون در حدود شش ملیون نفر از مردم ما بحیث مهاجر در قلمرو های اسلامی پاکستان و ایران بسر می برند.

مهاجرین افغان در خاک پاکستان در حدود (۳۲۰) کمپ زیر خیمه ها زندگی میکنند و در خاک ایران هم در مراکز مهاجرین و یکعده از شهرها بصورت موقت شب و روز میگذرانند.

خانواده های مهاجر، زندگی در دشت های سوزان، بیابان های پر از مغیلان[1] و دامنه های فاقد[2] آب را از جهتی ترجیح[3] داده اند که میخواهند خیمه های شان خانهٔ مجاهد باشد، پسران شان بحیث نسل نو پرورده از همین جا جهاد را علیه روسهای وحشی ادامه دهند. در حقیقت قبول رنگ زردی و رنج امروز برای سرفرازی و جلال فرداست. خداوند بالآخره به پاس

۱- (به فتح م) یک نوع خار است - ابتداء رنگ آن سبز - پسان خاکی شود در هر خلاف بتهٔ این خار از پنج تا نه دانه خار مدور و درشت چند رخه میباشد وقتی در پا فرو رود، خون برون می آید و خیلی درد میکند ۲- خالی، تهی - بدون ۳- برتری دادن - مزیت دادن.

خون ملت مسلمان افغانستان در پیروزی را بازی کند هرکه را توان استقامت[1] و پایداری بُود و رنج دوری و رنگ زردی تحمل آید، بالآخره شاهد[2] پیروزی به استقبال او آید. ملت مجاهد افغانستان، جهاد و مهاجرت را روی همین اصل[3] قبول کرده و پیش برند.

الهی سوگوار است نام میهن
شده لبریز از خون جام میهن

خطا نبود اگر در قلب تاریخ
شهیدستان نویسم نام میهن

۱- راست ایستادن، ایستادگی و پایداری ۲- گواهی دهنده - محبوب - معشوق ۳- ریشه - بیخ - بُن - بنیاد - درین جا موضوع کاملاً قبول و تثبیت شده

لطیفه

یک پدر به پسرش گفت:
بچیم! برو و یک گادی خالی بیار که من جائی رفتنی استم.
پسرش رفت یک و یا دو ساعت بعد تنها آمد.
پدرش گفت: بچه جانم گادی پیدا نشد.
پسرش گفت: پدر جان گادیها بسیار بود ولی یکی هم خالی نبود
در هر گادی یکنفر نشسته بود.

ترانه

ای وطن بر پاسبانانت سلام ‌‌ ‌ ای وطن بر جان سپارانت سلام
ای وطن بر نوجوانانت سلام ‌ ‌ ‌ بر مقام ناتوانانت سلام
ای وطن جانُ دل ما سوی تست ‌ ‌ ‌ بر تو هم بر کوهسارانت سلام
از من و از ملت آواره ام ‌ ‌ ‌ بر مجاهد، بر شهیدانت سلام
صد سلامت میفرستم ای شهید ‌ ‌ ‌ بر تو هم بر رهروانانت سلام
ای وطن لعنت به بدخواهان تو ‌ ‌ ‌ ای وطن بر خیرخواهانت سلام
تف بروی نوکران روس خرس ‌ ‌ ‌ بر روان جان نثارانت سلام

ای وطن خادم پی آزادیت
میدهد جان دل بفرمانت سلام

لطیفه

دزدی را به دزدی دکان گرفتار کرده و به پیش قاضی بردند قاضی به دزد گفت : بگو چرا قفل دکان را شکستانده ای ؟

دزد گفت بصاحب چکنم مجبوری بود زیراکه کلید نداشتم .

مجاهد

ای مرد مجاهد که خدا پشت و پناهت
دشمن همه نابود بود از سر راهت

از ضربهٔ شمشیر تو دشمن بزمین خفت
آتش به تن روس زند شعلهٔ آهت

هم توپ و هلیکوپتر و طیارهٔ جنگی
از قدرت اسلام بود چون پر کاهت

این دشمن خونخوار به لرزه شده امروز
از خیل چریک تو و از موج سپاهت

از خون شهیدان آزاد شود ملک
ای قوم مجاهد که خدا پشت و پناهت

ارزش هنر

حکیمی پسران را پند میداد، گفت: ای جان های پدر! هنر آموزید که ملک و دولت دنیا اعتماد را نشاید، و سیم و زر در محل خطر است، یا دزد به یکبار ببرد، یا خواجه بتفاریق بخورد، اما هنر چشمهٔ جاریست و دولت پاینده. اگر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد زیرا که هنر در نفس خود دولت است.

هنرمند هر جا که رود قدر بیند و صدر نشیند و بی هنر لقمه چیند و سختی بیند.

قطعه

وقتی افتاد فتنهٔ در شام | هر کس از گوشه ای فرا رفتند
روستازاده گان دانشمند | به وزیری پادشاه رفتند
پسران وزیر ناقص عقل | به گدائی به روستا رفتند

«گلستان سعدی»

اشک مادر

رهروی روشندلی از بایزید / کرد پرسش کای مراد هر مرید
بازگو آخر کجا بشتافتی / کاین همه گنج سعادت یافتی
گفت از یک قطره اشک مادرم / شاهد[1] مقصود آمد در برم
گنج ها در دیده نمناک اوست / این گهرها اشک های پاک اوست
شام ها چون باز خفتی مادرم / بود در پایان پایش بسترم
تا دل شب داشت با من رازها / گفتگوها قصه ها آوازها
قصه ها شیرین از شهد و شکر / نغمه ها جان بخش از باد سحر
ناگهان شامی هوا بس تیره شد / برف بر شهر و ده ما چیره[2] شد
خون به تن از شدت سرما[3] فسرد[4] / شعله از دم سردی ایام مرد
نیمه شب شد مادرم از خواب جست[5] / از من افسرده جام آب خواست
تا گرفتم لرز لرزان جام آب / مادرم را بار دیگر برد خواب
من ستادم خشک برجا از ادب / چشم براه جام بر کف جان به لب

۱- معشوق، محبوب ۲- غالب شد ۳- سردی ۴- فسرده شد، پژمرده شدن، یخ بستن ۵- برخاست بیدار شد.

آب را از فرط[1] سردی بست یخ　　　جام را با دست من پیوست یخ

صبح شد چون بارگاه فیض باز　　　مادرم برخاست از بهر نماز

دید سوی من که لرزانم چو بید　　　گشته ام چون برف سرتا پا سپید

گفت ای فرزند بر کف جام چیست　　　راست گو این لرزه برا ندام چیست

از چه رو این جام را نگذاشتی　　　خویش را در رنج و محنت داشتی

گفتم ای مادر خطا بود اینکه من　　　می نهادم جام بهر خویشتن

تو ز من گر آب می کردی طلب　　　خفته میدیدی مرا دور از ادب

مادر از گفتار من بیتاب شد　　　دل میان سینهٔ وی آب شد

سر زد آهی از دل غمدیده اش　　　قطرهٔ اشکی چکید از دیده اش

اشک مادر گنج گوهر زا شود.

مرد از آن یک قطره چون دریا شود.

(استاد «خلیلی»)

۱- زیادتی -

لطیفه

پدری از پسر خود که متعلم مکتب بود پرسید:
پسرم بگو که در امتحان کامیاب شده ای یا نه ؟
پسر: پدر جان ! من کامیاب شده ام ولی متأسفانه که بیچاره معلم صاحب.
پدر: چرا معلم صاحب را چه شده ؟
پسر: ناکام شده.
پدر: چطور ؟
پسر: من و همصنفان من کامیاب شده از صنف چهارم به صنف پنجم رفتیم و معلم باز هم در صنف چهارم ماند.

اندرزها

۱- اگر خواهی مردم نیکوگوی تو باشند - بدگوی کسی مباش.
۲- اگر خواهی آزار نه بینی و با آبرو باشی - آزار کس مجوی و آبروی کس مریز.
۳- اگر خواهی بر قفای تو نه خندند - زیردستانرا گرامی دار.
۴- اگر خواهی از پشیمانی ایمن باشی - به هوای دل کار مکن.
۵- اگر خواهی قدر تو برجای باشد - قدر مردم نیک بشناس.
۶- اگر خواهی که به قول تو کار کنند - به قول خود عمل کن.
۷- با مردم بی هنر دوستی مکن که مردم بی هنر نه دوستی را شاید نه دشمنی را.
۸- از نادانیکه خود را دانا پندارد بپرهیز.
۹- سخن حق اگرچه تلخ هم باشد شنیدن آن واجب است.
۱۰- اگر خواهی که دشمن از راز تو خبر نشود، آنرا به دوست مگوی.
۱۱- از گرسنگی مردن به، نه از نان سفله سیر شدن.
۱۲- اگر خواهی که نیکوترین مردمان باشی آنچه به خود نه پسندی به دیگران مپسند.
۱۳- اگر خواهی که بهترین خلق باشی - نیکوئی از خلق دریغ مدار.

راه بهشت

در غزوهٔ بدر پیامبر (ص) روبه همراهانش کرده فرمود: برخیزید وبسوی بهشتی پیش روید که پهنای آسمان وزمین است.

عمیر بن حمام گفت: بهشتی که همپهنای آسمان وزمین است!! به به!!

پیامبر (ص) ازاو پرسید: چرا میگوئی به به!

جوابداد: بامید اینکه شایستگی درآمدن در آن بهشت راپیدا کنم.

فرمود: شایستهٔ آن بهشتی!

(عمیر) زاد و توشه[1] ای راکه همراه آورده بود از دست بگذاشت ودر حالیکه سرود رزمی[2] خواند به میدان خونین نبرد گام نهاد وچنان نبرد کرد تا به افتخار وسعادت شهادت نائل آمد.

۱- خوراک اندک، طعام اندک که در سفر با خود برند ساز و برگ سفر.

۲- از رزم - جنگ - نبرد - پیکار - سرود جنگی.

ابن[1] سینای بلخی

در گهوارهٔ ام البلاد[2] (بلخ) بسیاری از بزرگمردان تاریخ پرورده شده و چهره های تابناک علم و دانش و فرهنگ پرورش دیده است. بیرق های بلند بختی برج عیاران و درفش های همیشه در اهتزاز آن برای بشریت پیام دهندهٔ آزادی و انسانیت بوده است. یکی ازین چهره های تابناک ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسین بن علی بن سینا است که در همه جهان شهرت دارد. پدر این دانشمند بزرگ از بلخ و مادرش از بخارا بود او در سال ۳۷۰ هجری قمری در خرمشین از توابع بلخ چشم بجهان کشود. قرآنکریم، فقه، ادبیات و حساب را از پدر آموخت و بعد هندسه و نجوم را فراگرفت و بعد مشغول آموزش طبیعی شد. این بزرگمرد در ده سالگی دایرة المعارف[3] عظیمی تدوین کرد که برای پنجصد سال تمام بحیث مجموعهٔ علمی در کانون های علم و دانش محسوب میشد. این اثر را تا سال ۱۹۰۹ میلادی در پوهنتون بروکسل تعلیم میدادند.

۱- بن: اگر در اول کلمه آید ابن نوشته شود و اگر درمیان دو اسم آید (بن) نوشته شود در هر دو حالت ابن خوانده شود بمعنی پسر، ولدیت است ۲- ام = مادر - بلاد = مادر شهرها ۳- دایرة المعارف: کتاب ←

ابن سینا از نوابغ روزگار بود . در ۵۸ سال زندگی اش آثار گرانبهای بنوشت . تعداد کتب او به (۱۲۰) میرسد که بیشتر به لسان مروج آن روز یعنی عربی است . کتب شفا - قانون و اشارات او شهرت جهانی دارد . او سخندان و سخن سرا هم بود . ابن سینا در سال ۴۲۸ هجری قمری چشم از جهان پوشید . آثار او به اکثر زبانهای زندهٔ جهان ترجمه شده است .

ازوست :

از قعر گل سیاه تا برج زحل
کردم همه مشکلات گیتی را حل

بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل
هر بند گشاده شد مگر بند اجل

← یا لغت نامه شامل تمام معلومات بشری .

لطیفه

یک متعلم در امتحان صفر برده ناکام شد.

پدرش نزد معلم رفت و گفت: چرا پسرم را صفر داده ای؟

معلم گفت: برادر جان از مجبوری او را صفر داده ام زیرا که از صفر کم هیچ نمره نبود.

رمز سروری

به گوشم آمد از خاک مزاری — که در زیر زمین هم میتوان زیست
نفس دارد ولیکن جان ندارد — کسی کو[۱] بر مراد دیگران زیست
خدا آن ملتی را سروری[۲] داد — که تقدیرش بدست خویش بنوشت
بآن ملت سروکاری ندارد — که دهقانش برای دیگران کشت
قبای[۳] زندگانی چاک تا کی — چو موران آشیان در خاک تا کی
به پرواز آ و شاهینی بیاموز — تلاش دانه در خاشاک تا کی
نه افغانیم نه ترک و تتاریم — چمن زاریم و از یک شاخساریم
تمیز[۴] رنگ و بو بر ما حرام است — که ما پروردهٔ یک نوبهاریم
تب و تابی که باشد جاودانه — سمند[۵] زندگی را تازیانه
به فرزندان بیاموز این تب و تاب — کتاب و مکتب افسون[۶]، فسانه

۱- مرکب است از (که) و (او) ۲- عزت، جایگاه و مقام ۳- لباس ۴- فرق ۵- اسپ ۶- جادو و فریب.

لطیفه

ابلهی کله و پاچه گوسفند را به دریا برد که بشوید کله از دستش رها شد - و آب بردش.

نادان پاچه را در بغل گرفته به کنار دریا عقب کله میرفت و گُر، گُر میگفت که کله بسویش باز آید - کسی دیدش گفت چه میکنی؟

گفت: کلهٔ گوسفندم به دریا میرود آنرا گُر، گُر میگویم که بیاید.

آن رهگذر فهمید که مرد که خوب هوشیار است گفت: برادر جان پاهایش را که تو در بغل گرفته ای چگونه میتواند پیش تو بیاید.

نادان پای را به پیش کله در دریا انداخت و گفت: بگیر پاهایت بگیر و بیا.

جامی

این شاعر بزرگ زبان دری در سال ۸۱۷ - هـ ق در جام از توابع[1] غورات متولد شد. نورالدین عبدالرحمن جامی در جوانی از جام[2] هرات رفت و در مدرسه نظامیه درس خواند. چون به شیخ الاسلام احمد جام و همچنان موطنش ارادت دوستی و محبت زیاد داشت لذا تخلص جامی برگزید.

جامی را سلطان علم و دانش پرور سلطان حسین بایقرا و وزیر دانشمند او ابوعلی شیر نوائی زیاد قدر و حرمت میکردند سلاطین عثمانی نیز با او مکاتبه داشتند و مقام او را گرامی میدانستند.

جامی آثار زیاد دارد تعداد کتب و رسائل او به (۵۴) میرسد. بهارستان و هفت مثنوی جامی شهرت فراوان دارد.

جامی این سخندان بزرگ درسال ۸۵۸ هـ،ق وفات یافت و در

۱- جمع تابع - از مربوطات ۲- اکنون نام مناری هم است که در مرز غور بجا استاده و از شهکارهای معماری جهان است که بدست مردم ما در وقت غوریها ساخته شده در زمان غزنویها این منار اکنون کج شده.

هرات دفن شد.

ازوست:

باز هوای چمنم آرزوست
جلوهٔ سرو صنمم آرزوست

نکهت گل را چکنم ای نسیم
بوی از آن پیرهنم آرزوست

توبه ز می کردم و آمد بهار
ساقی توبه شکنم آرزوست

من کیم و بزم لیکن ز دور
دیدن آن انجمنم آرزوست

زیستنم بی تو میسر مباد
بی تو اگر زیستنم آرزوست

پیش مگو جامی از آن لب سخن
کاین سخنان زان دهنم آرزوست

حقوق همسایه

دین مقدس اسلام در مورد حقوق همسایه آنقدر زیاد تاکید کرده است که حضرت پیغمبر (ص) درین باره چنین می فرماید:

هرگاه روز قیامت برپا شود اولتر از همه در سلسلهٔ حقوق العباد حساب و کتاب دو نفر همسایه آغاز خواهد شد.

انسان در دین اسلام موجود اجتماعی بوده، خوشی و سعادت او در بین همنوعان از طریق اسلام تأمین[1] میشود ازین جهت انسان با همنوع خود زندگی میکند و با هم زیستن به انسانها امکان میدهد تا یکی در خدمت دیگری باشند، یکی مددگار دیگری گردد، یکی از خوشی دیگری مسرور و از غم یکدیگر ملول شوند. این اصل بهمان اندازه که در زندگی افراد و خانواده ها مهم و حیاتی است، در زندگی ملت ها و جوامع فوق العاده مهم میباشد. ازین جهت احترام به همسایه و حقوق همسایه شایان توجه بوده، از وجیبهٔ[2] دینی و اجتماعی هر کس بحساب آید.

۱- امان دادن، اطمینان دادن، برآورده ساختن ۲- واجب، لازم و حتمی

امروز همسایگی در روابط ملل بنام (حسن همجواری) مورد تاکید خاص است. همانگونه که یک خانواده میتواند همسایهٔ نیک یک خانوادهٔ دیگر باشد، یک ملت وکشور میتواند همسایهٔ نیک یک ملت وکشور دیگر باشد، روسها که سالها از (حسن همجواری) با ملل همجوار داد میزنند، از نام همسایهٔ نیک فقط برای توسعه جوئی و دست درازی به خاک دیگران کار گرفته اند، یک ونیم قرن پیش امارات اسلامی آسیای میانه را بنام رایج نمودن تمدن غرب لگدمال کردند وتا دریای آمو درشمال کشور ما رسیدند. بعد به ناحق خودرا همسایهٔ نیک ما نام داده و به پرورش گروه مزدور خلق و پرچم در خاک ما شروع کردند در ۶ جدی ۱۳۵۸ - همین روسها بودند که بوطن محبوب ما هجوم آوردند واین تجاوز خودرا (کمک بموقع همسایه به همسایه) وانمود ساختند. آیا همین روسها نبودند که همسایگی با کشور ما را بحیث نمونه برخ جهانیان میکشیدند؟ اما نه، این نه همسایه داری است، بلکه وحشت و دست درازی است که به لطف الهی چون تهاجمات دیگر جهانکشایان افغانان مومن آنرا نیز عقب خواهند زد. چون روسها از اسلام بهره ندارند لذا تجاوز بر همسایه را کمک می پندارند، ازینجهت در دنیا شرمسار گشتند و در آخرت علاوه بر شرمساری صاحبان نار خواهند بود.

پاداش

از جعفر بن محمد "ع" روایت شده است :

روزی حضرت رسول اکرم (ص) وارد خانهٔ فاطمه شد ، دید، جامهٔ از پشم شتر برتن دارد و با یک دست گندم آسیا میکند و با دست دیگر فرزند را شیر میدهد . پیغمبر چون چنین دید اشک در چشمان مبارکش جمع شد و فرمود : ای فاطمه ، تلخی دنیا را با شیرینی آخرت بگذران که خداوند فرمود :

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ *

عارف بزرگ و سخندان بی مثال خواجه عبدالله انصاری به دربار الهی چنین نیایش کرد !

الهی ـ عبدالله را از سه آفت نگهدار ، از وسوسه های شیطانی ، از خواهش نفسانی و از غرور نادانی .

---

* ـ و هر چه زود تر عطا خواهد فرمود ترا پروردگار تو ، پس تو خوشنود شوی .

لطیفه

یکی را خرش گم شد هر قدر که اینطرف و آن طرف پالید نیافت
مایوس شد و گفت خدایا ! شکر هزار بار شکر .
کسی گفتش : خرت گم شده هنوز هم شکر میکشی .
گفت : شکر به این میکشم که خوب شد که من سرش سوار نه بودم
ورنه من هم گم می شدم .

ای مادر وطن

ای مادر وطن پسرانت نمرده اند
آسوده باش گول[1] اجانب[2] نخورده اند

ما را بسی[3] بدامن خود پرورانده ئی — پوشانده ای و نعمت نیکو خورانده ای
از شیرخوارگی به جوانی رسانده ای — این قدر هم تو بیکس و تنها نمانده ای

ای مادر وطن پسرانت نمرده اند
آسوده باش گول اجانب نخورده اند

الحق[4] که حق مادری ات را ادا کنیم — یعنی که جان و مال به راهت فدا کنیم
در پایهٔ تو کاخ[5] عدالت بنا کنیم — دست ترا ز بند اجانب رها کنیم

ای مادر وطن پسرانت نمرده اند
آسوده باش گول اجانب نخورده اند

هر گوشهٔ تو بیشهٔ[6] شیران بود هنوز — هر کوچهٔ تو جای دلیران بود هنوز
هر کودکت معلم پیران بود هنوز — قانون ما هدایت قرآن بود هنوز

ای مادر وطن پسرانت نمرده اند
آسوده باش گول اجانب نخورده اند

۱- فریب ۲- جمع اجنبی - بیگانه - غیر ۳- بسیار، زیاد ۴- حقا، حق است ۵- قصر، کوشک ۶- گوشه، جنگل کوچک، جای پردرخت

گروه ایماندار

وکسانیکه ایمان آورده اند و هجرت کرده اند و جهاد کرده اند در راه خدا ج ، وکسانیکه جای و پایگاه داده اند و نصرت[1] کرده اند مهاجرین را ، همین هر دو گروه ایمان آورندگان اند به راستی .

(آیات ۷۴ - سورهٔ انفال)

آدم به تو شد مکرم[2] ورنه
پیداست مقام ذرهٔ خاک

پروردهٔ ابر رحمت تست
همچو گل و لاله ، خار و خاشاک

(جامی)

هر که ناکس بود در اصل و سرشت
به تقالیب[3] دهر[4] کس نشود

سگ مگس را اگر کنی مقلوب
قلب آن غیر سگ مگس نشود

(جامی)

۱- پیروزی ، کامیابی ، امداد معاونت ۲- عزیز و گرامی ۳- مقلوب ساختن ، سرچپه کردن ، فریب دادن و ریا کردن ۴- دنیا ، جهان .

لطیفه

شیرفروش به شاگردش گفت:
او بچه! شیر در آب بینداز.
شاگرد- شیر در آب بینداز چه معنی؟ چرا نمی گوئی که آب در شیر بینداز.
شیرفروش- بیعقل اگر بگویم آب در شیر بینداز باز در قسم خوردن دروغگوی می شوم- گناه دارد.

ابونصر فارابی

فیلسوف بزرگ افغان ، ابونصر فارابی درسال ۲۶۰ هـ ق در فاراب[1] دیروز و فاریاب امروز متولد شد. درجوانی رهسپار[2] بغداد گردید ، شهری که در آن روزگار دانشمندان واستادان بزرگ در آنجا جمع شده بودند . درین شهر مشغول فراگرفتن علوم شد. از آنجا به سوریه رفت . حکیم[3] فارابی در ۷۸ سالگی در دمشق درگذشت.
از فارابی آثار بزرگ علمی باز مانده که او را در شمار بزرگترین فلاسفهٔ تاریخ جا دهد . ابن سینا در مکتب او بفراگرفتن دانش پرداخت . فارابی را معلم ثانی هم گویند . او فلسفهٔ کامل از خود بجا گذاشت و زوایای مختلف هستی را شرح و بیان کرد . در ریاضی و طبابت نیز مهارت داشت . در هنر موسیقی از پیشروان بود . تار یا سه تار را فارابی ساخته و خود با هنرمندی تمام آنرا مینواخت .

۱- فاریاب امروز در شمال افغانستان در جنوب کرانه های آمو دریا ۲- راهی روانه ۳- دانشمند که بر همه علوم دسترس داشته باشد ، دانشمند علم طب را هم گویند. اکنون بر کسانی اطلاق میشود که ادویه قدیم ومحلی به بیماران تجویز کنند و مشورت های طبی دهند .

چون اکثر آثار او به عربی نوشته شده، لهذا تا هنوز اکثر اروپائیان او را عرب معرفی می کنند.

جواب این کودک را شما بگوئید

قرص[1] سرخ آفتاب نو از افق سر کشیده بود و نور کم رنگ آن در میان انبوه[2] دود و غبار از خلال برگهای رنگ پریدهٔ خزانی بهر سو انتشار میافت. آب نهر که هزاران آلودگی را با خود همراه داشت، کودکان رنگ باخته، خواب آلود و پا برهنه را در دو طرف خود جمع کرده بود، درهمین اثنا ناگهان نوحه های دلخراش از جانب خیمه ها بگوش رسید وهمه زنان و کودکان خیمه های دیگر به آنسو ریختند.

درهمین موقع پسر بچه ئی با پدرش نیز اینجا رسید و ناله ها و شیون ها آنها را بجای شان میخکوب کرد.

۱- کلچه، گرده، هرچیز گرد مانند که از خورشید و ماه به نظر رسد دوا های قرص مانند را که گولی گویند نیز به همین نام یاد کنند. ۲- بسیار، کثیر، بهم پیوسته، جمع شده

کودک وحشت زده از پدرش پرسید: پدر چه شده ؟
پدر گفت: هیچ پیچ معلوم میشود کسی ازین خیمه ها فوت کرده
پسر پرسید: این ها کیستند ؟
پدر گفت: از هموطنان ما، از هموطنان مهاجر ما که وحشت روس آنها را آواره ساخته و اکنون شب های سرد و مرطوب را در زیر همین خیمه ها بسر می برند.

پسر پرسید: کودکان شان هم در همین خیمه ها زندگی میکنند ؟
پدر گفت: بلی، همه کودکان، زنان و پیرمردان، در گرمی سوزان و سردی زمستان. چاره چیست ؟
درینوقت نوحه(۱) های سوگواران(۲) و سخنان رنج آور پدرش در چهره معصوم کودک که تازه مهاجر شده بود و آواره، علایم حزن(۳) و اندوه را نمایان ساخت.

باز کودک رویش را بطرف پدرش کرده پرسید. فوت شده را در کجا دفن می کنند ؟ در قبرستان(۴).

۱- گریه وزاری، شیون برمرده، مویه ۲- عزادار ۳- اندوه و غم ۴- مقبره، گورستان

درکدام قبرستان، قبرستان قریهٔ شان بسیار دور است ؟

نه پسر اینجا ما مقبره نداریم - اینجا ما مرده های خود را به قبرستان دیگران بخاک می سپاریم، آنهم به امانت . ما آواره ایم، آواره، فهمیدی ؟

پدر ! چرا به قبرستان دیگران،

درین وقت پدر دست پسر را بسوی خود کشید، هر قدر کوشش کرد چیزی بگوید، اما نتوانست. قطرات اشک دور چشمان هر دو حلقه زده بوُد . سوی یکدیگر میدیدند، اما هیچکدام حرف زده نمی توانستند. نفس در سینه های شان بند شده بوُد .

پدر نتوانست برای پسر آواره اش بگوید چرا ما در اینجا مقبره نداریم چرا چنین شدیم و چه کسی مسئول این وضع است ؟

تا بکی مرده های ما در قبرستان دیگران بخاک سپرده شود، آخر ما هم حق داریم در خاک خود، در هوای پاک خود و در سرزمین زیبای خود زندگی کنیم .

عاقبت[1] ستمگران

تاریخ صفحهٔ ثبت رویدادهای زمان است و توالی پیش آمدها مایهٔ درس و عبرت[2] انسان. ازهمین جهت همیشه تاکید براین بوده است که ازگذشت روزگار باید آموخت که روزگار خود بهترین آموزگار است. تاریخ را دراساس کردار انسان و پندار و عمل چهره های یسازد که بیشتر بار مسؤلیت گیرند و درپیشاپیش جامعه درحرکت افتند. ازهمین سبب چهره های خدمتگار و نیکوکار مورد ستایش همگی باشند و بدکاران و ستمگران منفور[3] و مقهور[4] همیشگی.

درتاریخ دوگونه چهره دربرابرمان نمایان میگردد، چهره های برازنده انسانی و مددگار و درمقابل چهره های منفور حیوانی و بدکار. از تأمل دربارهٔ صنف اولی، چهره های شگفته و علایم سرور و شادمانی بررخسار هویدا

۱- پایان کار ۲- پند و مایهٔ پند دیگران شدن ۳- نفرت شده ۴- مورد خشم و غضب قرار گرفته

میشود واما از یاد گروه دومی ، چهره ها افسرده و خاطرها آزرده میگردد.

آنهائیکه در سینهٔ شان نور ایمان میدرخشد ، ازمیان مردم برخاستند ، حقوق مردم را بستاندند و شرف وآبروی مردم را نگهداشتند ، همیشه مورد ستایش مردم بوده اند واما آنهائی که ایمان نداشته اند ، در برابر حق استاده اند ، شرف وعزت مردم را پامال کرده اند ودشمن آزادی و نوکر غیر بوده اند ، منفور زمان ومقهور همگان شده اند .

ما ازتاریخ خود مثال های میآوریم : وقتی ازسلطان محمود غزنوی ، احمدشاه ابدالی ، شیرشاه سوری ، میرویس خان هوتک ، قطب الدین ایبک وصدها چهرهٔ مشابه دیگر یاد کنیم ، احساس غرور ، شکوه وشادمانی درما می انگیزد ولیکن ازچهره های سفاک[1] وستمگر ونوکر بیگانگان که یاد کنیم ، بدکاری آنها مایهٔ ننگ باشد .

در ده سال اخیر خصوصاً شاهد چهره های زشت وبدکنش های در وطن عزیز خود بوده ایم که انسان از ذکر نام شان شرم میکند ، چهره های چون تره کی وامین ، ببرک ونجیب وده ها وطنفروش دیگر این ها همه ساطوری بوده

۱- خونریز ، بسیار ظالم ، خونخوار .

اند که بدست اتحاد روس برفرق ما فرود آمده اند . در ادامهٔ رویداد ها سلسلهٔ این جفا کاران بالاخره برچیده می شود و در نبرد حق و باطل بالاخره پیروزی رحمان بر شیطان واز جهاد بر الحاد است واین درس عبرتی است برای همه آنهای که راه باطل میروند و در نهایت طرفداران راه حق کامیاب میشوند .

نکات زرین

از حضرت علی کرم الله وجهه روایت شده است:

از حضرت پیامبر (ص)، پرسیدم که سنت وطرز زندگی شما چگونه (و روی کدام اصول معنوی) استوار است؟

پیامبر (ص) فرمودند:

معرفت شناخت خدا (ج) سرمایه حیات من است.

خرد[1] اساس دین من است.

محبت نهاد[2] و بنیاد زندگی من است.

شوق رهرو[3] ار موکب حیات من است.

ذکر خدا (ج) انیس[4] من است.

اعتماد خزینه[5] من است.

۱- عقل و دانش ۲- اصل و بنیاد ۳- رونده آنکه براهی برود - مردوار ۴- مونس، همدم
۵- خزانه

غم و اندوه رفیق من است .

دانش سلاح من است .

صبر لباس من است .

رضا غنیمت من است .

تواضع[1] افتخار من است .

زهد[2] پیشه من است .

یقین نیروی من است .

اطاعت کفایتگر من است .

جهاد سرشت من است .

نماز روشنی چشم من است .

صدق حامی[3] و شفیق[4] من است

۱- فروتنی ۲- پرهیزگاری ۳- نگهبان ۴- مهربان ، دلسوز .

مناجات

ستایش[۱] بیکران[۲] مر خدای مهربان را که پهنای[۳] جهان نمود عظمت او و نظم کائنات در ید[۴] قدرت او است ذات بی همتای او است که به این همه ستاره و انجم[۵] نیروی جولان[۶] داد و به مشت خاک جان و ایمان. از ذره تا آفتاب نشان معرفت[۷] او است و همه نهفته ها در حیطهٔ بصیرت او؛

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

خداوند به انسان نیروی تشخیص خیر از شر را عطا فرمود تا شکرانهٔ بندگی بجا آرد و راز زندگی بداند، آنکه به امر او سر نهاده در جمع رستگاران اند و آنکه راه خطا پوئید[۸]، در جملهٔ ستمگران.

۱- حمد و ثناگوئی باریتعالی ۲- بی پایان، نامحدود ۳- فراخی ۴- دست ۵- جمع نجم، ستاره، اختر ۶- گشتن دور زدن ۷- آشنائی، ۸- رفتن (نه به شتاب و نه به آهستگی)

این همه پیشی و پیشروی انسان درین عصر کیهان از لطف او است و هر راز و رمزی که برای انسان در محیط بیکران هستی آشکار میگردد، از شفقت الهی است تا بنده بیشتر شکرانهٔ عبودیّت[1] بجا آرد و مطیع[2] و منقاد[3] باشد. رستگاری نصیب آنهائی است که راه صواب[4] پیش گرفته اند و از جور و جفا پرهیز کردند و اما قهر الهی متوجه آنهای است که راه حق گذاشتند[5] و با خود و هم نوع خود جفا[6] کردند.

خداوند در برابر این جفا کاران سیه روز امر به جهاد فرمود تا دامن ظلم از جهان برچیده شود.

الهی با مستکبران[7] و ملحدان[8] امروز چنان کن که بر طاغوتیان[9] و فرعونیان[10] دیروز بنمودی. آنانی را توان استقامت اعطا فرما که برای تو و در راه تو میرزمند و پنجه های را بشکن که برخ انسانیت کشیده شده است.

۱- بندگی ۲- فرمان بردار ۳- فرمانبردار ۴- نیکی و راستی ۵- ترک کردن ۶- آزاردن، جور کردن ۷- کبرمنش ۸ منکر از خدا (العیاذ بالله) ۹ شیطانان ۱۰- از سلاطین مصر که غرق دریای نیل شد.